

تعریف اراده‌ی جدی و استعمالی در علم اصول

حسین سلیمانی امیری*

چکیده

دانشمندان علم اصول در بررسی مقام استعمال دریافتند که معنای کلام گوینده، همیشه با حالت درونی‌اش مطابقت ندارد؛ بلکه گاهی در گوینده چیزی می‌گذرد که معنای کلام به هیچ وجه بازتاب دهنده‌ی آن نیست. آن‌ها این حالت را این‌طور توصیف کردند: معنای کلام، فقط به «اراده‌ی استعمالی» قصد شده، نه به «اراده‌ی جدی». هم‌چنین معتقد شدند: گوینده در این وضعیت یا به‌طور کلی فاقد اراده‌ی جدی است، یا معنای دیگری را به اراده‌ی جدی قصد کرده است؛ اما در این میان برخی از اصولیون، اراده‌ی جدی را هدف اصلی گوینده از کلام معرفی کرده، و برخی دیگر، آن را، قصد گوینده برای تصدیق معنای کلامش، توسط مخاطب، دانسته‌اند. این مقاله در صدد توضیح، تبیین و بیان جهات تفاوت این دو دیدگاه، تقویت دیدگاه اول و در نهایت تکمیل آن است. هم‌چنین در این مقاله، تعریف ارائه شده از اراده‌ی استعمالی نیز، تبیین و توضیح داده شده است.

واژه‌گان کلیدی

علم اصول، اراده‌ی متکلم، اراده‌ی جدی، اراده‌ی استعمالی.



مقدمه

«مقام وضع» و «مقام استعمال»، دو موضوع زیر بنایی علم اصول هستند که تقریباً، تمام بخش مباحث الفاظ در این علم، به بحث از آن‌ها و موضوعات روبنایی‌شان اختصاص دارد. اصولی‌ها پس از این که از معنای وضع، تقسیمات آن و چگونگی یافتن معنای موضوع‌له، سخن به میان می‌آورند، به بحث از مقام استعمال می‌پردازند. قاعده‌ی اولیه در مقام استعمال، تطابق استعمال با وضع است بدین ترتیب که استعمال بر اساس وضع و در معنای موضوع‌له صورت بگیرد؛ اما پیچیدگی مقام استعمال از جایی شروع می‌شود که گوینده، معانی دیگری را نیز از کلامش قصد می‌نماید. اولین معنای غیر وضعی که اصولیون متوجهی آن شدند، معنای مجازی بود؛ اما معنای مجازی پاسخ‌گوی تمام سوالاتشان در زمینه‌ی معنای غیر وضعی نبود. اصولی‌ها به مواردی برخوردند که معنای موضوع‌له اراده نشده اما معنای مجازی هم مقصود گوینده نیست. به عنوان نمونه: در باب «تخصیص عام»، چنان چه توضیحش خواهد آمد، با وجود این که مقصود نهایی گوینده از کلام، معنای موضوع‌له یعنی معنای عام نیست، اما به طور مجازی نیز آن را قصد نکرده تا مجاز باشد. از این‌رو در گام بعد برای حل این سوالات، بحث از معنای مقصود به اراده‌ی جدی به میان آمد. این موضوع، در بحث «تخصیص عام» جوانه زد، در بحث «تقسیم دلالت» رشد کرد و امروزه بر مباحث گوناگونی از علم اصول هم چون: استعمال حقیقی و مجازی، تبعیت دلالت از اراده، اصول لفظیه، صحیح و اعم، مفاهیم، نسخ، تقیید مطلق و حجیت ظواهر کتاب و سنت، سایه افکنده است.

اما درباره‌ی جایگاه این بحث در علم اصول، لازم است بدانیم که اراده‌ی جدی و استعمالی، نوعی رابطه‌ی خاص میان لفظ و معناست که در مقام تفهیم و تفاهم برقرار می‌شود. همان طور که می‌دانیم، ارتباط لفظ با معنا در تفهیم و تفاهم همواره دو جهت دارد: یک جهت با گوینده مرتبط است که «استعمال» نامیده می‌شود؛ بدین ترتیب که



گوینده لفظ را در معنا استعمال می‌کند؛ و جهت دیگر با مخاطب مرتبط است که «دلالت» نام دارد، بدین صورت که مخاطب از تصور لفظ به تصور معنا منتقل می‌شود؛ این بحث نیز دارای این دو جهت است؛ به همین دلیل، اصولی‌ها در دو بخش به طور ویژه از آن بحث کرده‌اند: نخست در بحث انواع دلالت و دیگری در بحث تخصیص عام، که در آن جا، ذیل بررسی چگونگی و نوع استعمال «عام مخصّص» و این که آیا این استعمال مجازی است یا حقیقی، این بحث را مطرح کرده‌اند. بر اساس آن چه گذشت، بیان این نکته ضروری است که پیش از بیان نظرات اصولیون در تعریف این دو اراده، باید بدانیم که برخی دیدگاه‌ها در بحث انواع دلالت نقل شده و در نتیجه به طور مستقیم این دو اراده را تعریف نمی‌کند، بلکه در قالب بحث از انواع دلالت به تعریف این دو اشاره کرده است. البته برخی دیگر در بحث تخصیص عام آورده شده، که در آن جا، این دو اراده به طور مستقیم تعریف شده است.

مرحوم آخوند خراسانی، اولین کسی است که به تمایز این دو اراده تصریح می‌کند. در *کفایة الأصول* آمده است:

«و التحقيق فی الجواب أن یقال: إنه لا یلزم من التخصیص کون العام مجازا أما فی التخصیص بالمتصل ... و أما فی المنفصل فلأن إرادة الخصوص واقعا لا تستلزم استعماله فیه و کون الخاص قرینة علیه؛ بل من الممكن قطعا استعماله معه فی العموم قاعدة و کون الخاص مانعا عن حجية ظهوره تحکیمما للنص أو الأظهر علی الظاهر لا مصادما لأصل ظهوره و معه لا مجال للمصیر إلی أنه قد استعمل فیه مجازا کی یلزم الإجمال.»^۱

توضیح آن‌که: علامه‌ی حلی در بحث عام مخصّص معتقد است دلیل مخصّص قرینه‌ای است بر این که به طور کلی، عام در معنای حقیقی استعمال نشده است، بلکه



معنایش مجازی است. اما قرینه‌ای وجود ندارد که به طور دقیق تعیین کند معنای مجازی مقصود از آن چیست. در نتیجه عام، مجمل می‌شود و نمی‌توان به آن استناد کرد.^۱ بر اساس این دیدگاه تقریباً بیش‌تر عموماًتی که در کلام شارع آمده، مجمل‌اند و دیگر حجت نیستند.^۲ این دیدگاه با توجه به مشکلی که در استناد به بخش وسیعی از منابع شرعی ایجاد می‌کند، همواره مورد انتقاد فقهاء و اصولیون پس از علامه قرار گرفته است و پاسخ‌های مختلفی به آن داده‌اند. پاسخ آخوند یکی از بهترین موارد است که تقریباً مورد قبول همه اصولیون بعد او است. آخوند پاسخ داده است که گوینده، در عین حال که واقعا اراده‌ی خاص کرده، اما عام را در معنای عام، استعمال نموده است و تنها زمانی می‌توان گفت که گوینده لفظ عام را در معنای عام استعمال کرده که معنای عام را قصد کرده باشد و مقصود از عبارت گوینده واقعا اراده‌ی خاص کرده، این است که اراده‌ی واقعی گوینده از کلام، همان خاص بوده است. همان طور که دیدید، آخوند میان اراده‌ی استعمالی و اراده‌ی واقعی، تفکیک کرده است. این سنگ بنای آخوند، باعث شد که اصولیون پس از ایشان، اراده‌ی در مقام استعمال را، استعمالی، و اراده‌ی واقعی را، جدی بنامند و بحث از این تفکیک را گسترش دهند، تا جایی که در مباحث مختلفی هم چون: تقسیم دلالت، تبعیت دلالت از اراده، تقیید مطلق، نسخ، حجیت ظواهر کتاب و سنت و غیره، این تفکیک تاثیرگذار بوده است.

بخش اول: تعریف مرحوم آیت الله خویی از اراده‌ی جدی و استعمالی

با توجه به آنچه گذشت چند پرسش قابل طرح است: تعریف دقیق اراده‌ی استعمالی و جدی چیست؟ آیا اراده دارای دو نوع واقعی و غیر واقعی است که

۱. علامه‌ی حلی، نه‌ایة الوصول الی علم الاصول، ص ۲۱۷

۲. البته علامه در صفحه‌ی ۱۳۷ تهذیب الوصول، از این دیدگاه برگشته‌اند.



آخوند اراده‌ی جدی - در مقابل استعمالی - را واقعی می‌نامد؟ و آیا اساساً ممکن است گوینده از یک کلام بیش از یک اراده داشته باشد؟ و

برای پاسخ به این پرسش‌ها، لازم است تعریف اصولیون و به طور خاص معاصرین، از این دو اراده بررسی شود. در همین راستا در این بخش به تعریف مرحوم آیت الله خویی می‌پردازیم. آیت الله خویی در حاشیه کتاب *اجود التقریرات* در توضیح مختصری از این دو نوع اراده می‌نویسد:

«لکل لفظ دالتین: إحداهما: دلالة علی ان المتکلم به أراد به تفهیم معناه و ثانيهما: دلالة علی ان تلك الإرادة إرادة جدية و غير ناشئة من الدواعی الآخر کالامتحان و السخريّة و نحوهما»^۱

با این بیان معنای اراده‌ی استعمالی مقداری روشن شد که مقصود از آن، قصد انتقال معنای کلام توسط گوینده، به مخاطب است. توضیح این که وقتی گوینده کلامی را بیان می‌کند، علاوه بر قصد حاضر کردن الفاظ در ذهن مخاطب، قصد دارد که معانی آن الفاظ را هم در ذهنش بیاورد که این قصد اراده‌ی استعمالی نام دارد. هم چنین روشن شد مقصود از اراده‌ی جدی، اراده‌ی جداگانه‌ای از اراده‌ی استعمالی نیست، بلکه همان اراده‌ی انتقال معناست. اما اراده‌ی انتقال معنا، اگر به طور جدی باشد، از دو جهت، با دو نام شناخته می‌شود: از جهت حضور در مقام استعمال آن را اراده‌ی استعمالی، و از جهت قصد جدی آن را اراده‌ی جدی می‌نامند.

اما هنوز یک سوال باقی مانده است و آن این که چه زمانی اراده‌ی انتقال معنا را اراده‌ی جدی می‌دانند؟ آیت الله خویی در ادامه‌ی همین حاشیه، در توضیح اصل تطابق اراده‌ی استعمالی با اراده‌ی جدی در بحث عام و خاص، نکته‌ای ذکر کرده است که مقداری پاسخ این سوال را روشن می‌کند:

۱. محمد حسین نایینی، *اجود التقریرات*، ج ۱، ص ۴۴۶

«كما انه ببناء العقلاء يدلّ على ان إرادته لتفهيم المعنى، إرادة جدية و ناشئة عن كون الحكم المجعول على العام ثابتاً له واقعاً»^۱

وقتی می‌گوییم مولا از اوامری که عام هستند، اراده‌ی جدی کرده است که حکمی که در ظاهر به صورت عموم جعل کرده را، واقعاً هم به صورت عموم جعل کرده باشد. یعنی اراده‌ی مولا برای انتقال معنای انشای یک حکم به صورت عام - همان امری که موضوعش عام است - زمانی جدی دانسته می‌شود که منشأش این باشد که مولا در واقع هم حکم را عام جعل کرده باشد و طبیعی است اگر انگیزه‌ی مولا برای انتقال معنای امر، واقعی بودن حکم امر باشد، دیگر این انتقال معنا نمی‌تواند از روی تمسخر یا امتحان یا هر انگیزه‌ی دیگری باشد.

تفکیک میان مضمون جمله و حال درونی گوینده در جملات خبری و انشایی

به مناسبت لازم است در این جا به مطلبی اشاره شود: جملات تامه - یعنی جملاتی که سکوت بعد از آن صحیح است - به دو دسته‌ی خبری و انشائی تقسیم می‌شود که هر کدام مضمونی متفاوت دارد. در جملات خبری مضمون یا همان معنای جمله، یک نوع ادعا نسبت به عالم واقع است. وقتی گفته می‌شود: «علی عالم است»، در حقیقت ادعا شده است که این خصوصیت برای علی وجود دارد. در مقابل، مضمون جمله‌های انشائی فقط ایجاد یک سری نسبت‌ها است، بدون این که شامل ادعایی نسبت به واقع باشد. برای نمونه وقتی به کاری امر می‌شود، در حقیقت امر کننده یک نسبت طلبی میان خودش، مامور و مامور به ایجاد کرده است، بدون این که هیچ ادعایی نسبت به واقع مطرح کرده باشد. یا وقتی جمله‌ی تعجیبیه به کار می‌رود، گوینده‌ی جمله نسبتی میان خودش و متعجب منه ایجاد کرده است. البته توضیح این

۱. محمد حسین نایینی، *أجود التقريرات*، ج ۱، ص ۴۴۷



که به طور دقیق مقصود از این نسبت چیست، مجال دیگری را می‌طلبد و مناسب موضوع این نوشتار نیست. به هر ترتیب، در هر دو دسته از این جملات، باید بین مضمون جمله و حال درونی گوینده‌ی جمله تفاوت گذاشت؛ به این معنا که ممکن است گوینده، جمله‌ای خبری را که مضمونش یک ادعا است بیان کند، در حالی که در روش به هیچ وجه این ادعا را نداشته باشد، بلکه ضدش را اراده کند؛ یا امری را بیان کند که مضمونش ایجاد یک نسبت طلبی یا به بیان ساده‌تر یک طلب ظاهری است، در حالی که در روش به هیچ وجه مأمور به را از مخاطب نخواستہ باشد؛ یا تعجبی را با جمله‌ای تعجبی اظهار کند، در حالی که در روش اصلاً تعجبی وجود ندارد.

حال با این تفکیک که میان مضمون جمله و حال درونی گوینده‌ی جمله گذاشته شد، معنایی که آیت الله خوئی برای اراده‌ی جدی ذکر می‌کنند، دقیقاً روشن می‌شود؛ به طوری که هر وقت منشأ بیان جمله‌ای، حال درونی متناسب با مضمون آن جمله باشد، می‌توان گفت: گوینده به طور جدی، انتقال معنای جمله را قصد کرده است. اما بر عکس، اگر حال درونی گوینده با مضمون جمله تفاوت داشت، آن وقت منشأ بیان جمله را باید انگیزه‌ی دیگری دانست. برای توضیح بیش‌تر، مطلب بالا را بر دو مثال، یکی خبری و دیگری انشائی، تطبیق می‌کنیم:

مثال خبری: در جمله‌ی «علی عالم است»، اگر انگیزه‌ی گوینده از انتقال معنای عالم بودن علی، به مخاطب این باشد که گوینده حقیقتاً علی را عالم می‌داند، آن وقت منشأ این ادعای ظاهری این است که گوینده در روش واقعاً این ادعا را قبول دارد، پس گوینده به طور جدی و به دور از هر گونه انگیزه‌ی فرعی انتقال معنای جمله را قصد کرده است. اما در مقابل اگر در روش واقعاً معتقد به عالم بودن علی نباشد، بلکه به عکس، معتقد باشد که علی عالم نیست، آن وقت بیان این ادعا از اعتقاد به آن نشأت نمی‌گیرد، بلکه انگیزه‌های فرعی هم چون توریه، تقيه، تمسخر، مزاح و... منشأ



این ادعا است.

مثال انشائی: در جمله‌ی «نان بخر»، اگر انگیزه‌ی گوینده از انتقال معنای طلب خریدن نان، این باشد که واقعا این کار را از مخاطب می‌خواهد، آن وقت منشأ این طلب ظاهری، یک طلب حقیقی درونی است. در نتیجه، گوینده به طور جدی و حقیقی انتقال معنای طلب را قصد کرده است. اما در مقابل اگر در درونش واقعا طالب نان خریدن مخاطب نباشد، آن وقت است که باید سراغ انگیزه‌های فرعی همچون: امتحان، تعجیز (در مواردی که مخاطب قادر به انجام مامور به نیست)، تحدی، تمسخر و... رفت و در آنها منشأ این طلب را پیدا کرد.

بخش دوم: تعریف‌های شبیه به تعریف آیت الله خویی

آن چه در توضیح مقصود آیت الله خویی از معنای اراده‌ی جدی گفته شد، به طور صریح‌تر در کلمات برخی دیگر از فقهاء آمده است:

تعریف شهید صدر

در کتاب بحوث فی علم الأصول، که تقریری از درس اصول شهید صدر است^۱، در توضیح اراده‌ی جدی آمده است:

«الثالثة: الإرادة الجدية، و ذلك أن من يريد أن يخطر المعنى تصوراً في ذهن السامع قد يكون هازلاً ولا تكون في نفسه حالة حقيقية تناسب ذلك المعنى، من جعل حكماً أو قصد حكاية و غير ذلك، وهذه الإرادة الجدية تختص بموارد استعمال الجمل التامة و أما الكلمات الإفرادية و الجمل الناقصة فلا يتصور

۱. البته باید توجه داشت که دو کتاب، با همین نام، به تقریر دروس شهید صدر پرداخته است: یکی تقریر آیت الله شاهرودی و دیگری تقریر آقای عبد الساتر. مقصود ما از دروس، در این مقاله، تقریر آیت الله شاهرودی است.



بشأنها إلا الإرادة الاستعمالية و التفهيمية.^۱

البته در متن بالا، سهوی در بیان مشاهده می‌شود^۲، بدین صورت که مقرر در مقام تعریف اراده‌ی جدی، مواردی را که اراده‌ی جدی نداریم، تعریف کرده است. اما از این سهو که چشم پوشی شود، مقصود واضح است، به طوری که شهید صدر به طور صریح بین معنای کلام و حالت نفسانی تفکیک کرده و اراده‌ی جدی را فقط مخصوص مواردی دانسته که حالتی نفسانی، متناسب با معنایی که قصد انتقال آن است، در نفس گوینده شکل گرفته باشد و حتی به این نیز اکتفا نکرده‌اند و مثال‌هایی برای این حالت نفسانی آورده‌اند. مثال اول، جعل حکم است که همان حالت نفسانی متناسب با جمله‌ی امر و همان طلب حقیقی است که پیش از این ذکر کردیم، ولی از این طلب حقیقی در فضای اوامر شرعی با عنوان «جعل» حکم یاد می‌شود. مثال دوم، قصد حکایت است، حالت نفسانی متناسب با جمله‌های خبری. این نیز همان اعتقاد به معنای کلام است که ذکر کردیم، اما با این تفاوت که ایشان به لازمه‌ی آن اشاره کرده است.

هم چنین شهید صدر در این بیان، به لازمه‌ی تعریفشان از اراده‌ی جدی نیز توجه داشته و آن را مخصوص جمله‌های تام دانسته‌اند. چه این که فقط این نوع جمله‌ها شأنیت مقایسه با حال درونی گوینده را دارند. در نتیجه می‌توان حکم به تناسب یا عدم تناسب آن‌ها با حال درونی کرد. بر خلاف مفردات که چنین شأنیتی ندارند، زیرا مفید معنایی تام نیستند تا با حالت درونی گوینده سنجیده شوند.

۱. محمد باقر صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۱۳۳

۲. البته این سهو از شهید صدر نیست؛ زیرا کتاب بحوث مستقیماً توسط خودشان نوشته نشده؛ بلکه تقریر مباحثشان است.



تعریف آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری

آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری نیز اراده‌ی جدی را به همین صورت تفسیر کرده است:

«الدلالة التصديقية عبارة عن دلالة الكلام على أن المتكلم معترف بكلامه و جازم به، و هي معتبرة لدى العقلاء مطلقاً في المحاورات و الاحتجاجات و غيرها.»^۱

در این تعریف، مقصود نویسنده از دلالت تصدیقی، همان دلالت تصدیقه‌ای است که در آن اراده‌ی جدی تصدیق می‌شود. بنابراین توضیحات بعدی، مربوط به اراده‌ی جدی است نه استعمالی. حاصل این که: ما زمانی می‌فهمیم متکلم اراده‌ی جدی داشته که در درون خود اعتراف به مضمون کلام داشته باشد و آن را تصدیق کند و این دقیقاً همان حال درونی‌ای است که ما آن را متناسب با جمله‌های خبری دانستیم، یعنی حال درونی اعتراف به مضمون کلام و قبول داشتن آن. البته پیش از این روشن شد که این حال درونی مخصوص جمله‌های خبری است نه انشائی، و به همین دلیل تعریف ایشان منحصر به اراده‌ی جدی در جمله‌های خبری می‌شود.

مویدی دیگر از کلام شهید صدر

هم چنین در جای دیگری از کتاب بحوث، در توضیح اصل تطابق میان اراده‌ی استعمالی و جدی از قول شهید صدر نقل شده است:

«ملاك الدلالة الثالثة على المراد الجدى أصالة التطابق بين مقام الإثبات و الثبوت و ان كل ما يذكره المستعمل إثباتاً مراد ثبوتاً.»^۲

۱. عبدالاعلی سبزواری، تهذیب الأصول، ج ۱، ص ۲۴

۲. سید محمد باقر صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص ۲۶۵



از این کلام برداشت می‌شود که شهید صدر، اراده‌ی جدی را مخصوص جایی می‌داند که گوینده، آن چه را که اثباتاً ذکر می‌کند، ثبوتاً نیز قصد کرده باشد. حال باید دید که مقصود ایشان از ثبوت و اثبات چیست، تا مقصود از اراده‌ی جدی به طور کامل روشن گردد.

اما مقصودشان از «ما یذکره اثباتاً» همان مضمون کلام است. از این جهت که گوینده قصد می‌کند، مخاطب مضمون کلام را تصور کند، و عالم تصورات هم عالم اثبات نامیده می‌شود. مقصودشان از مقام ثبوت نیز، حال درونی گوینده است؛ از این جهت که مضمون کلام نسبت به آن سنجیده و به تناسب یا عدم تناسب حکم می‌شود. همان‌گونه که آن چه در مقام اثبات است با مقام ثبوت سنجیده و به تطابق یا عدم تطابق حکم می‌شود. در نتیجه، عبارت دیگر کلام شهید صدر، این است که اراده‌ی جدی فقط در جایی است که گوینده در درون، مضمون کلامش را قبول داشته باشد و این همان تناسب حال نفسانی با مضمون کلام است که اشاره شد.

بخش سوم: سایر تعریف‌های اراده‌ی جدی و نقد آن

تعریف پیش گفته برای اراده‌ی استعمالی، تقریباً تنها تعریف ارائه شده از این اراده است،^۱ اما برای اراده‌ی جدی، علاوه بر تعریف پیشین که مطابق با ظاهر کلمات مشهور اصولیون بود، تعریف‌های دیگری هم ارائه شده که در این بخش به بررسی دو تعریف از شهید صدر می‌پردازیم:

تعریف اول

این تعریف مفصل در کتاب *المعالم الجدیدة* ذکر شده است، اگر چه بحث ما در

۱. البته برای اراده‌ی استعمالی به ندرت تعریف‌های دیگری هم ارائه شده است. مراجعه شود به: *بحوث فی علم الأصول*، ج ۱، صص ۱۲۹ - ۱۳۳.

این بخش درباره‌ی اراده‌ی جدی است، اما به علت توضیح زیبای اراده‌ی استعمالی و حفظ پیوستگی کلام، تعریف دلالت تصویری و دلالت تصدیقی استعمالی هم بیان می‌شود:

«المدلول اللغوی و المدلول النفسی: قلنا سابقاً إنّ دلالة اللفظ على المعنى هي أن يؤدي تصور اللفظ إلى تصور المعنى، و يسمى اللفظ «دالاً» و المعنى الذي نتصوره عند سماع اللفظ «مدلولاً». و هذه الدلالة لغوية و تقصد بذلك أنّها تنشأ عن طريق وضع اللفظ للمعنى. لأنّ الوضع يوجد علاقة سببية بين تصور اللفظ و تصور المعنى، و على أساس هذه العلاقة تنشأ تلك الدلالة اللغوية و مدلولها هو المعنى اللغوي للفظ.»

و لا تنفك هذه الدلالة عن اللفظ مهما سمعناه و من أيّ مصدر كان، فجملة «الحقّ منتصر» إذا سمعناها انتقل ذهننا فوراً إلى مدلولها اللغوي، سواء سمعناها من متحدثٍ واعٍ أو من نائمٍ في حالة عدم وعيه، و حتى لو سمعناها نتيجةً لاحتكاك حجرين. فإنّ الجملة في جميع هذه الحالات تدلّ دلالةً لغويةً، أي تؤدّي بنا إلى تصور معناها اللغوي، فنتصور معنى كلمة «الحقّ» و نتصور معنى كلمة «منتصر»، و نتصور النسبة التامة التي وضعت هيئة الجملة لها، و تسمّى هذه الدلالة لأجل ذلك «دلالةً تصويريةً».

و لكنّا إذا قارنا بين تلك الحالات وجدنا أنّ الجملة حين تصدر من نائمٍ أو تنتج نتيجةً عن احتكاكٍ بين حجرين لا يوجد لها إلّا مدلولها اللغوي ذاك، و يقتصر مفعولها على إيجاد تصوراتٍ للحقّ و الانتصار و النسبة التامة في ذهننا.

و أمّا حين نسمع الجملة من متحدثٍ واعٍ فلا تقف الدلالة عند مستوى التصور، بل تتعداه إلى مستوى التصديق، إذ تكشف الجملة عندئذٍ عن أشياء نفيسة في نفس المتكلّم. فنحن نستدلّ عن طريق صدور الجملة منه على وجود إرادة استعمالية في نفسه، أي أنّه يريد أن يخطر المعنى اللغوي لكلمة «الحقّ» و كلمة



«المنتصر» و هیئة الجملة فی أذهاننا، و أن نتصور هذه المعانی. كما نعرف أيضاً أن المتکلم إنما يريد منّا أن نتصور تلك المعانی لا لکی یخلق تصورات مجردة فی ذهننا فحسب، بل لغرض فی نفسه، و هذا الغرض الأساسی هو فی المثال المتقدم- أى فی جملة «الحق منتصر» - غرض الإخبار عن ثبوت الخبر للمبتدا، فإن المتکلم إنما يريد منّا أن نتصور معانی الجملة لأجل أن یخبرنا عن ثبوتها فی الواقع، و یطلق على الغرض الأساسی فی نفس المتکلم اسم «الإرادة الجدّیة».

و تسمّى الدلالة على هذین الأمرین- الإرادة الاستعمالية و الإرادة الجدّیة- «دلالة تصدیقية»؛ لأنها دلالة تكشف عن إرادة المتکلم و تدعو إلى تصدیقنا بها، لا إلى مجرد التصور الساذج. كما نسمّیها أيضاً ب «الدلالة النفسیة»؛ لأنّ المدلول هنا نفسی و هو إرادة المتکلم. و هكذا نعرف أن الجملة التامة لها- إضافةً إلى مدلولها التصوری اللغوی- مدلولان نفسیان:

أحدهما: الإرادة الاستعمالية، إذ نعرف عن طریق صدور الجملة من المتکلم أنّه يريد منّا أن نتصور معانی کلماتها. و الآخر: الإرادة الجدّیة، و هی الغرض الأساسی الذی من أجله أراد المتکلم أن نتصور تلك المعانی.

و أحياناً تتجرّد الجملة عن المدلول النفسی الثانی، و ذلك إذا صدرت من المتکلم فی حالة الهزل لا فی حالة الجدّ، و لم یکن یستهدف منها إلّا مجرد إيجاد تصورات فی ذهن السامع لمعانی کلماتها، فلا توجد فی هذه الحالة إرادة جدّیة، بل إرادة استعمالية فقط.^١



بنابر این تعریف در می‌یابیم مراد از اراده‌ی استعمالی به طور دقیق قصد انتقال معنای لغویِ تک تک اجزای کلام است؛ از مبتدا و خبر گرفته تا نسبت میان این دو. اما شهید صدر اراده‌ی جدی را اراده‌ای غیر از اراده‌ی استعمالی یعنی قصد انتقال معنای لغوی کلام تعریف می‌کند. زیرا آن را قصد اصلی که متکلم برای آن، قصد انتقال معنا را دارد، می‌داند که در مثال ایشان قصد اصلی، خبر دادن از تحقق حکم یعنی پیروزی برای موضوع، یعنی حق است.

اغراض طولی در افعال اختیاری

برای توضیح کلام شهید صدر ذکر مقدمه‌ای درباره‌ی افعال اختیاری لازم است: غالب افعال اختیاری، تابع مجموعه‌ای از اغراض در طول یکدیگرند. به عنوان نمونه: وقتی طلبه‌ای موتور خرید از او می‌پرسیم چرا موتور خریده‌ای؟ پاسخ می‌دهد: تا با موتور به مکان‌های مختلفی بروم، باز وقتی سوال می‌کنیم: چرا با موتور به مکان‌های مختلفی می‌روی؟ می‌گوید: تا در وقتم صرفه جویی کنم؟ در وقتش هم صرفه جویی می‌کند تا بیش‌تر درس بخواند، بیش‌تر درس می‌خواند تا عالم‌تر شود، عالم‌تر شود تا بیش‌تر به اسلام خدمت کند و همان‌طور که می‌بینید، یک سلسله اغراض طولی، غایت ما را برای انجام فعل تشکیل می‌دهد و در نهایت موجب انجام فعل می‌شود. همه‌ی این اغراض اغراضی حقیقی‌اند، به طوری که اگر هر یک از این اغراض دست نیافتی شوند، دیگر انگیزه‌ی خرید موتور از بین می‌رود.

فعل اختیاری گفتار نیز از این قاعده مستثنی نیست. به عنوان نمونه کسی که در مقام تدریس اخلاق، الفاظی را به کار می‌برد، غرضش انتقال معانی اخلاقی به مخاطبان است و غرض از این انتقال، خبردار شدن مخاطبان از این حقائق است و غرض از این اطلاع، تاثیر در نفسشان است و غرض از این تاثیر این است که موجب هدایت مخاطبان شود و غرض از هدایت نیز اندوختن ذخیره‌ای برای آخرت است.



مقصود از اراده‌ی جدی و استعمالی در تعریف شهید صدر

واضح است که مقصود از اراده‌ی استعمالی در کلام شهید صدر، همان غرض اول از کلام است که در گفتار همه‌ی انسان‌های اراده کننده و هوشیار یکسان است، یعنی قصد انتقال معانی کلام، اما مقصود از اراده‌ی جدی کدام یک از این غرض‌های طولی است؟ مثال مرحوم شهید راه‌گشای پاسخ این سوال است. ایشان اراده‌ی جدی از جمله‌ی «حق پیروز است» را خبر دادن از این دانسته‌اند که در واقع حق خصوصیت پیروزی را دارد. این همان غرضی است که بدون واسطه، پس از غرض اول، یعنی انتقال معنای جمله می‌آید. همان طور که در مثال استاد اخلاق نیز، همین غرض خبر دادن از یک حقیقت بدون واسطه، پس از غرض انتقال معنای جمله آمده بود.

تا این جا معلوم شد که مقصود ایشان از اراده‌ی جدی، غرض طولی دومی است که ما از گفتار داریم؛ اما ایشان به همین مقدار اکتفا نکرده و در ادامه نکته‌ای می‌آورد که در تعریف اراده‌ی جدی تاثیر گذار است. ایشان می‌فرماید: زمانی که گوینده «هازل» و در مقام شوخ طبعی است، جمله‌ی تام بدون اراده‌ی جدی است. از دیدگاه اهل لغت، هر کلامی که گوینده در آن جدی نباشد هزل است؛ اما در آثار اصولی بارها هزل را در عرض توریه و تقیه و از حالات مقابل «جد» بر شمرده‌اند، که نشان می‌دهد، هزل را اخص از معنای لغوی‌اش، تفسیر کرده‌اند. در این جا این پرسش پیش می‌آید که معنای اخص هزل چیست؟ در پاسخ باید گفت که با توجه به معنای لغوی این کلمه، یعنی: مزاح و تمسخر و با بررسی مثال‌هایی که اصولیون برای هزل زده یا توضیحاتی که داده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت: مقصود از هزل، کلامی است که هدف گوینده از انتقال معنای آن، طوری نیست که از نظر عقلایی مهم و با ارزش باشد؛ مانند مطایبه، تمسخر یا سرکار گذاشتن مخاطب. در مقابل «جد» کلامی است که گوینده از انتقال معنای آن، هدفی مهم و با ارزش را پی‌گیری می‌کند؛ اعم از این که حال درونی‌اش متناسب با مضمون کلام باشد، هم چون: کلامی که هدف از آن خبر

دادن از یک حقیقت است، یا متناسب نباشد مانند: کلامی که هدف از آن، تقیه، توریه یا فریفتن مخاطب می‌باشد. البته این که شهید صدر، هزل را کلامی دانسته که قصدی در پس انتقال معنا در آن وجود ندارد، خالی از تسامح نیست. چرا که در مطایبه، تمسخر و سرکار گذاشتن نیز غرضی در پی انتقال معانی وجود دارد. اما از این جهت که کم ارزش است، ایشان آن را «نیست» انگاشته‌اند.

در جمع بندی این تعریف می‌توان گفت مقصود ایشان از اراده‌ی جدی، هر غرضی از انتقال معناست که از حیث عقلانی مهم و با ارزش محسوب می‌گردد و مانند غرض شوخی و ... نیست.

تفاوت‌های تعریف شهید صدر با تعریف آیت الله خویی

این تعریف، از دو جهت متفاوت با تعریف آیت الله خویی است: اول این که شهید صدر، اراده‌ی جدی را عام‌تر از تعریف قبل ارائه داده است، به طوری که توریه، تقیه و مانند آن را نیز در بر می‌گیرد؛ و دوم از این جهت که اراده‌ی جدی را اراده‌ای مغایر با اراده‌ی استعمالی معرفی کردند، به طوری که آن را غرض اساسی از انتقال معنا دانستند، نه خود اراده‌ی انتقال معنا.

اشکالات تعریف اول شهید صدر

اشکال اول مربوط به ادعای عمومیت اراده‌ی جدی است. در نقد این ادعا باید گفت که تقریباً همه‌ی اصولی‌ها، معتقدند که در توریه و تقیه اراده‌ی جدی وجود ندارد و این لازمه‌ی کلام تمام کسانی که اراده‌ی جدی را به شکل اول تعریف کرده‌اند. چه این که در توریه و تقیه حال درونی گوینده مناسب با مضمون جمله نیست و همین بس که شهید صدر، در جایی از کتاب بحوث، به تصریح تقیه را در مقابل جد قرار داده است:



«فإن الغالب فيمن يتكلم بكلام أن يكون قاصداً تفهيم معناه للمخاطب لا ناطقاً

باللفظ فقط و جدياً في إرادته ذلك المعنى لا هازلاً أو ممتحناً أو متقياً»^۱

از طرف دیگر، اصولیون در بحث «عام مخصّص»، بر این باورند که قصد گوینده از تحت عموم آوردن مواردی که می‌خواهد تخصیص بزند، جعل قانون است؛ یعنی گوینده می‌توانست آن مواردی که می‌خواهد تخصیص بزند را، ذیل عام نیاورد و حکمش را از اول ذیل خاص بیان کند، اما حکم را به صورت عام القاء می‌نماید تا به دست مخاطب، قانون و اصلی بدهد که هنگام شک در تخصیص، به آن قانون مراجعه کرده و عام را حاکم قرار دهد. روشن است که این غرض، در نظر عقلاء، به طور یقین با ارزش است. در نتیجه بنا بر سخن شهید صدر، باید اراده‌ی جدی محسوب شود، در حالی که اصولیون وقتی در بحث عام و خاص، به تطبیق اراده‌ی جدی و استعمالی می‌پردازند، هیچ گاه نمی‌گویند که ما این جا دو نوع اراده‌ی جدی از القاء عام مخصّص داریم، یکی اراده‌ی جعل حکم حقیقی، که مختص به مواردی است که تحت عموم باقی می‌ماند و دیگری، ضرب قانون که مختص به مواردی است که تخصیص می‌خورد. نتیجه‌ی سخن این که تعمیم معنای اراده‌ی جدی به موارد مذکور، نظری شاذ است که به طور صریح با ظاهر عبارت قریب به اتفاق اصولیون از جمله خود شهید صدر در کتاب دروس، مخالف است.

اشکال دوم به این تعریف، به ادعای دو تا بودن اراده‌ی جدی و استعمالی بر می‌گردد. پرسش اصلی این است که آیا این دو، یک اراده با دو لحاظ متفاوت‌اند یا واقعاً دو اراده‌اند؟ بعد از این که اثبات شد اراده‌ی جدی به مواردی محدود می‌شود که حال درونی گوینده متناسب با مضمون گفتار باشد، دیگر بحث از این که اراده‌ی جدی کدام بخش از فرآیندی است که در یک گفتار جدی شکل می‌گیرد چندان مهم

نیست. اما بهتر است برای تکمیل این تعریف به آن اشاره‌ای کنیم تا با تسامح در تعبیر اصولیون در این بحث آشنا شویم:

بر اساس دیدگاه شهید صدر، گاهی هدف گوینده از گفتارش تنها انتقال معناست. گاهی نیز غرض گوینده از انتقال معنا هدف دوم گفتار او است. در این صورت گوینده رسیدن به هر دو هدف را اراده می‌کند، در نتیجه ممکن است از یک کلام دو اراده‌ی متفاوت داشته باشد، به عنوان نمونه وقتی خبر می‌دهد، اولاً اراده کرده معنایش را انتقال دهد و ثانیاً اراده کرده مخاطب را از واقعیتی آگاه سازد. به اراده‌ی اول، از این جهت که از خصوصیات مقام استعمال الفاظ است، اراده‌ی استعمالی و به اراده‌ی دوم، از این جهت که به هدف اصلی از گفتار تعلق گرفته و در نتیجه اراده‌ی اصلی از جمله است، اراده‌ی جدی گفته می‌شود. اما بر اساس دیدگاه مشهور، وقتی گوینده انتقال معنایی را اراده می‌کند، گاهی این اراده حالتی جدی و محکم دارد و گاه بی‌ریشه و متزلزل است، به طوری که وقتی گوینده حال درونی‌اش متناسب با مضمون گفتار است، و واقعاً در درون طالب آن شیئی است که طلبش را می‌نماید، در مقام اراده‌ی انتقال این مضمون، به طور جدی و مصمم انتقالش را قصد می‌کند. زیرا این مضمون برخاسته از صمیم دل او است؛ اما در مقابل اگر حال درونی‌اش متناسب نباشد، بلکه صرفاً به خاطر اهدافی همچون امتحان مخاطب انتقال معنا را اراده نماید، این اراده از آن عمق و ریشه‌ی لازم برخوردار نیست و در نتیجه جدی و محکم شمرده نمی‌شود.

در ابتدای بررسی این دو دیدگاه، باید به این نکته اشاره شود که اصل انفکاک اراده‌ی جدی از اراده‌ی استعمالی را در برخی جملات، هم چون: کنایات، به طور اجمالی قبول داریم و به تفصیل در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت، اما بحث این جا ناظر به گفتاری است که در آن، اراده‌ی جدی مطابق با اراده‌ی استعمالی دانسته می‌شود، نه هم چون کنایات که این مطابقت در آن‌ها وجود ندارد.

حال با این مقدمه به سراغ مؤیدات هر یک از دو دیدگاه می‌رویم. مؤید نظر شهید



صدر، عبارت مشهور اصولی‌ها در این بحث، یعنی مطابقت اراده‌ی جدی با اراده‌ی استعمالی است، که به طور مکرر در بیشتر کتاب‌های اصولی با آن مواجه می‌شویم. وجه تایید نیز ظاهر معنای مطابقت است که حکایت از دوگانگی این دو اراده دارد. اما در مقابل مویدات فراوانی نیز بر یکسانی و اتحاد اراده‌ی استعمالی و جدی وجود دارد، از جمله این که بسیاری از اصولیون در تعریف این دو بیان می‌کنند: «اراده‌ی استعمالی، اراده‌ی تفهیم معنای کلام است و اراده‌ی جدی قصد جدی یا حقیقی معنای کلام است.» مانند: تعریف آیت الله سبحانی در کتاب الوسیط:

«إنَّ للمتكلم إرادتين: ۱. إرادة استعمالية، وهي استعمال اللفظ في معناه، أو إحضار المعاني في ذهن المخاطب ... ۲. إرادة جدية، وهي أنَّ ما استعمل فيه اللفظ مراد له جداً.»^۱

و نیز تعریف تقریر شده از شهید صدر در کتاب بحوث:

«۲- الدلالة التصديقية في مرحلة المراد الاستعمالی، و هو الظهور الكاشف عن أنَّ المتكلم يقصد إخطار المعنى و افهامه للسامع ... ۳- الدلالة التصديقية في مرحلة المراد الجدى، و هو الظهور الكاشف عن أنَّ المتكلم جاد في كلامه و ليس بهازل، بمعنى أنَّ ما قصد افهامه للمخاطب مراد له حقيقة.»^۲

در توضیح این تعریف از اراده‌ی جدی باید گفت که معنای یک کلام توسط گوینده، فقط متعلق یک قصد واقع می‌شود و آن هم قصد تفهیم یا رساندن آن است، و این طور نیست که یک بار رساندن آن را قصد کند و یک بار دیگر در فضای خلأ، بیهوده معنای کلام را قصد کند. پس وقتی در تعریف اراده‌ی جدی می‌گویند: «اراده‌ی است که در آن، گوینده معنای کلام را به صورت جدی قصد می‌کند»، مقصودشان

۱. جعفر سبحانی تبریزی، الوسیط، ج ۲، ص ۴۵

۲. سید محمد باقر صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص ۲۶۵

همان اراده‌ی استعمالی است که به صورت جدی قصد شده است نه اراده‌ای جداگانه. مؤید دیگر برای این دیدگاه، عباراتی است که حاکی از تسامح تعبیر «مطابقت اراده‌ی جدی با اراده‌ی استعمالی» است؛ به طوری که در برخی کتاب‌های اصولی، این عبارت تصحیح شده و به جای مطابقت و عدم مطابقت، عباراتی که از اتحاد حکایت دارد آمده است، هم چون عبارت تقریر شده از آقا ضیاء عراقی در کتاب *منهاج الاصول*:

«و بالجملة فی المتصل تنفق الإرادة الاستعمالية مع الجدية و فی المنفصل تنفک الإرادة الاستعمالية عن الجدية.»^۱

همان طور که روشن است، در این متن از مطابقت با واژه‌ی «اتفاق» و از عدم آن با کلمه‌ی «انفکاک» یاد شده است. از طرفی کلمه‌ی اتفاق در این عبارت، به قرینه‌ی مقابله با انفکاک، ظاهر در معنای یکی بودن متعلق این دو اراده است. در نتیجه با توجه به توضیحی که گذشت، یکی بودن متعلق این دو اراده، مساوی است با اتحادشان.

نمونه‌ی دیگر، عبارت تقریر شده از آیت الله مکارم شیرازی در کتاب *انوار الاصول* است:

«أما المسلك الثالث فتوضیحه: إنَّ الإرادة فی استعمال الألفاظ علی قسمین: إرادة استعمالیة و إرادة جدیة، و هما تارةً تتحدان و اخرى تفترقان کما فی الأوامر الامتحانیة فإنَّ الإرادة فیها إرادة استعمالیة فقط لم تتعلّق بمتعلّق الأمر جدّاً.»^۲

در این عبارت به طور صریح، از کلمه‌ی اتحاد به جای مطابقت استفاده شده است.

۱. ضیاء الدین عراقی، *منهاج الاصول*، ج ۲، ص ۲۶۹

۲. ناصر مکارم شیرازی، *انوار الاصول*، ج ۱، ص ۷۳



هم چنین در برخی دیگر از کتاب‌های اصولی، توضیحی از مطابقت داده شده که در نهایت به همان اتحاد می‌انجامد. مانند عبارت تقریر شده از امام خمینی در کتاب معتمد الاصول:

«الثالثة: أصالة تطابق الإرادة الجدّية مع الإرادة الاستعمالية بمعنى كون المتكلم مريداً لمعناه الحقيقي جداً بحيث لا يكون هازلاً.»^۱

و در برخی دیگر این عبارت با صراحت به اتحاد تفسیر شده است. به عنوان نمونه می‌توان عبارت آیت الله خویی در کتاب مصباح الاصول را نام برد:

«۳- الدلالة التصديقية، و هي دلالة اللفظ على أن الإرادة الجدّية على طبق الإرادة الاستعمالية، یعنی أنَّهما متّحدتان فی الخارج.»^۲

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که عباراتی همچون مطابقت و مانند آن، نوعی تسامح در تعبیر است و ریشه‌ی این تسامح نیز به نظر می‌رسد این باشد که اولاً در موارد عدم مطابقت، این دو اراده واقعاً تفکیک می‌شود - البته با توضیح خاصی که در ادامه بدان اشاره خواهد شد - در نتیجه این تفکیک حقیقی در موارد عدم مطابقت، باعث شده که از روی تسامح، در موارد مطابقت نیز این دو اراده تفکیک شده فرض شود. ثانیاً در فرض مطابقت نیز، هر چند این دو اراده در حقیقت یک اراده‌اند، اما یک اراده به دو لحاظ متفاوت به شمار می‌روند، که این تفاوت در لحاظ نیز به تسامح یاد شده کمک نموده است.

تعریف دوم شهید صدر

در ادامه به سراغ تعریف دومی می‌رویم که شهید صدر در کتاب جوهر الاصول

۱. امام خمینی، معتمد الاصول، ج ۱، ص ۲۸۰

۲. ابوالقاسم خویی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۳۵۴



آورده است:

«فقول: الكلام الذى يلقى المتكلم الى السامع تارة يريد ان يتصور السامع مدلوله، و اخرى يريد تصديقه بمدلوله ايضا بعد تصوره، و بعبارة اخرى تارة يريد القاء المراد الاستعمالي للكلام و افهامه له، و اخرى يريد القاء المراد الجدى، و هو التصديق بمدلول الكلام»^۱

اشکالات این تعریف

بر این تعریف سه اشکال وارد است که دوتای آن مشترک با تعریف پیشین است و یک اشکال مختص می باشد. اما اشکال مختص تعریف کنونی این که فقط مخصوص جمله های خبری است. زیرا می دانیم که جمله های انشائی، قابل تصدیق نیستند. البته شاید از این اشکال، پاسخ داده شود که اساساً در این جا قصد شهید صدر، تعریف اراده ی جدی در جمله ی خبری است، نه انشائی. در پاسخ باید گفت که اراده ی جدی تعریفش در انشاء تفاوتی با خبر ندارد تا در نتیجه ی برای هر یک تعریف جداگانه ای ارائه شود.

اشکال دوم این است که تعریف کنونی نیز، جمله هایی همچون تقيه و توريه را در بر می گیرد، زیرا در این جمله ها هم گوینده قصد کرده است که مخاطب، علاوه بر تصور معنای کلام، آن را تصدیق کند، حال آن که پیش از این گفته شد جملاتی که قصد از آن ها تقيه یا توريه است، فاقد اراده ی جدی هستند.

اشکال سوم نیز، مربوط به جدا کردن اراده ی استعمالی از اراده ی جدی است، که جواب از آن نیز گذشت.



بخش چهارم: اراده‌ی نوع سوم

اصولیون در تقسیم اراده، به اراده‌ی استعمالی و اراده‌ی جدی اکتفا کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد این تقسیم، تقسیم کاملی نیست، زیرا تمام افراد مقسم را در بر نمی‌گیرد. یعنی: مواردی یافت می‌شود که در آن‌ها انتقال معنایی از کلام اراده شده است، اما نه تعریف اراده‌ی استعمالی بر آن‌ها صدق می‌کند و نه تعریف اراده‌ی جدی، بلکه نوع سومی از اراده است.

اراده‌ی نوع سوم در کنایه

یکی از موارد استعمال که در آن اراده‌ی نوع سوم وجود دارد، استعمال کنایی است. برای توضیح این مطلب لازم است که نظر اصولیون در بحث کنایات، بررسی شود.

همان طور که می‌دانیم، کنایه کلامی است که در آن کلمه در معنای خودش استعمال شده اما معنای آن مقصود اصلی کلام نیست، بلکه این معنا لازمی دارد که آن مقصود اصلی است. به عنوان نمونه وقتی می‌گوییم زید شش ماهه به دنیا آمده است، واقعاً رساندن معنای کلام را قصد کرده‌ایم، اما مقصود اصلی لازمی این معنا، یعنی عجل بودن زید است.

اصولیون در مقام تطبیق اراده‌ی جدی و استعمالی بر کنایه گفته‌اند که معنای کلام به اراده‌ی استعمالی قصد شده است و لازم آن به اراده‌ی جدی. برای نمونه عبارت تقریر شده از آیت الله مکارم شیرازی در کتاب *انوار الاصول* توجه کنید:

«ففي الكنايات إذا قيل مثلاً «زيد كثير الرماد» نرى بوضوح وجود إرادتين لأنَّ كلَّ واحد من لفظي «زيد» و «كثير الرماد» استعمل في معناه الحقيقي بلا شك، لكنّه لم يرد المتكلم جدّاً كما هو المفروض، بل المراد الجدّي منهما هو سخاوة زيد، فالإرادة الاستعماليّة تعلّقت بما وضع له اللفظ و استعمل فيه، و الإرادة



الجَدِيَّةُ تَعَلَّقَتْ بِشَيْءٍ آخَرَ خَارِجٍ عَنْ دَائِرَةِ الْوَضْعِ وَالِاسْتِعْمَالِ، وَهُوَ سَخَاوَةٌ زَيْدٌ، فَتُخَالَفُ الْإِرَادَتَانِ وَافْتَرَقَتَا»^۱

کنار هم گذاشتن دیدگاه اصولیون در کنایات با تعریف اراده‌ی جدی و استعمالی، این سوال را در ذهن پر رنگ می‌نماید که مگر اراده‌ی جدی و استعمالی وحدت نداشته‌اند، پس چه طور ممکن است، متعلق آن دو متفاوت باشد؟ در پاسخ، برخی اصولیین به استناد بحث کنایه، به طور کلی منکر وحدت دو اراده شده‌اند. به عنوان نمونه آیت الله سبحانی در کتاب *المحصول* می‌نویسد:

«فَإِنْ قُلْتُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى تَعَدُّدِ الْإِرَادَةِ، وَأَنَّ الِاسْتِعْمَالِيَّةَ مِنْهَا، غَيْرُ الْجَدِيَّةِ. قُلْتُ: يَدُلُّ عَلَى تَعَدُّدِهِمَا، وَجُودُ الْكُنَايَاتِ فَإِنَّ الْمُرَادَ الِاسْتِعْمَالِيَّ، غَيْرُ الْمُرَادِ الْجَدِّيِّ؛ فَإِذَا قَالَ: زَيْدٌ كَثِيرُ الرَّمَادِ، فَكَثْرَةُ الرَّمَادِ مُرَادٌ اسْتِعْمَالِيٌّ لَا جَدِّيٌّ لِيَكُونَ طَرِيقاً إِلَى الْإِنْتِقَالِ إِلَى الْمُرَادِ الْجَدِّيِّ، وَهُوَ السَّخَاءُ وَالْجُودُ»^۲

اما به نظر می‌رسد در بحث کنایات، به غفلت از کنار نکته‌ای عبور شده است که با روشن شدن آن، پرسش ما نیز پاسخ داده می‌شود. همان طور که گذشت، اراده‌ی جدی تنها یک گونه‌ی اراده‌ی انتقال معناست، بدین صورت که انتقال یک معنا، هم می‌تواند به صورت جدی اراده شود و هم به صورت غیر جدی. در نتیجه حتماً باید اراده‌ی انتقال معنایی باشد که حالت جدیت یا عدم جدیت بتواند بر آن مترتب گردد. حال اصولیون در بحث کنایه، به درستی گفته‌اند که انتقال معنای کلمه، به طور جدی اراده نشده است، زیرا مقصود اصلی گوینده‌ی جمله‌ی «زید شش ماهه به دنیا آمده است»، شش ماهه به دنیا آمدن زید نیست، و روشن است معنایی که مقصود اصلی نباشد نمی‌تواند به طور جدی اراده شود. اما فقط این معنا نیست که در کنایه انتقال آن

۱. ناصر مکارم شیرازی، *انوار الأصول*، ج ۲، ص ۸۶

۲. جعفر سبحانی تبریزی، *المحصول فی علم الأصول*، ج ۲، ص ۴۶۷



اراده شده، بلکه لازم این معنا نیز متعلق چنین اراده‌ای است و آن عجز بودن زید است. بنابراین در کنایات، علاوه بر اراده‌ی استعمالی، اراده‌ی انتقال لازمه‌ی معنای لفظ هم وجود دارد، که اتفاقاً حالت جدیت، فقط بر آن مترتب می‌شود، ولی این اراده را نمی‌توان همان اراده‌ی جدی قلمداد کرد، زیرا معنای دوم لزوماً به صورت جدی اراده نمی‌شود. چه این که گوینده‌ی کنایه می‌تواند در مقام توریه، تقیه یا هزل باشد که در این صورت حتی معنای دوم را نیز به صورت جدی اراده نکرده است. در نتیجه همان طور که اراده‌ی استعمالی در عین اتحاد با اراده‌ی جدی، به این دلیل که برخی اوقات به نحو جدی اراده نمی‌شد، از اراده‌ی جدی تفکیک گردید، باید میان این اراده و اراده‌ی جدی نیز تفکیک کرد. بنابراین، این اراده نوع سومی از اراده می‌شود که تقسیم‌بندی دوگانه‌ی اصولیون را کامل می‌کند.

اراده‌ی نوع سوم در عام مخصّص و مجاز

تفکیک میان اراده‌ی نوع سوم و اراده‌ی استعمالی و جدی، فقط مخصوص کنایه نیست؛ بلکه در تخصیص عام نیز باید این تفکیک صورت بگیرد. زیرا انتقال معنای عام مخصّص نیز، همچون معنای کنایی، ممکن است به طور جدی اراده نشده باشد، به طوری که گوینده در مقام توریه، تقیه یا هزل باشد و حتی در برخی از مجازات نیز باید این تفکیک جاری شود. در توضیح باید گفت که اگر چه بسیاری از اصولیون موطن حقیقت و مجاز را اراده‌ی استعمالی دانسته‌اند، به طوری که اصلاً وجه تفکیک بین این دو اراده این بود که اراده‌ی استعمالی را ملاک برای مجاز بودن یا نبودن قرار دهند نه اراده‌ی جدی را، ولی حقیقت این است که در جملاتی که قرینه‌ی مجاز در خود جمله ذکر نشده بلکه در جمله‌ای دیگر به طور منفصل آمده است، معنای مجازی به اراده‌ی جدی قصد شده است، نه استعمالی. برای نمونه گوینده در جمله‌ی اول می‌گوید: «دیشب تلویزیون مستند شیری را نشان می‌داد که از هیچ چیز نمی‌ترسید» تا

مخاطب ابتدا فکر کند که آن مستند درباره‌ی یک شیر حقیقی بوده است، بعد از مدتی می‌گوید: «مستند امام روح الله بسیار زیبا بود» تا به وسیله‌ی این قرینه به مخاطب برساند که مقصودش از شیر، مردی شجاع بوده است. در این گونه مجازها روشن است که مانند کنایه، گوینده در ابتداء رساندن معنای موضوع له را قصد کرده است، در نتیجه مراد استعمالش معنای موضوع له است. اما علاوه بر آن، رساندن معنای دیگری را هم از کلامش قصد کرده و آن معنای مجازی است. پس اراده‌ی رساندن معنای مجازی در این گونه مجازها، اراده‌ی استعمالی نیست، هم چنان که اراده‌ی جدی نیز نمی‌تواند باشد، و به همان دلیل که در کنایه گذشت، باید از آن دو تفکیک شود.

اشکال به تعریف آیت الله خویی

بر اساس این تفکیک، میان اراده‌ی استعمالی و اراده‌ی نوع سوم، حتی می‌توان بر تعریف آیت الله خویی و مشهور اصولیون از اراده‌ی جدی نیز اشکالی وارد کرد و آن را دارای تسامح دانست. برای پرداختن به این اشکال لازم است تعریف آیت الله خویی و شهید صدر مورد بازنگری قرار داده شود.

تعریف آیت الله خویی:

«لکل لفظ دلالتین إحداهما دلالة علی ان المتکلم به أراد به تفهیم معناه و ثانيهما دلالة علی ان تلك الإرادة إرادة جدية و غير ناشئة من الدواعي الأخر

كالامتحان و السخرية و نحوهما»^۱

تعریف تقریر شده از شهید صدر:

«الثالثة: الإرادة الجدية، و ذلك أن من يريد أن يخطر المعنى تصورا في ذهن السامع قد يكون هازلا و لا تكون في نفسه حالة حقيقية تناسب ذلك المعنى،

۱. محمد حسین نایینی، *أجود التقريرات*، ج ۱، ص ۴۶۶، پاورقی ۱



من جعل حکم أو قصد حکایة و غیر ذلک.^۱

با دقت در این تعریف‌ها به این نکته رهنمون می‌شویم که آن‌ها اراده‌ی جدی را بر اراده‌ی استعمالی مترتب دانسته‌اند و آن را به عنوان کیفیتی برای اراده‌ی استعمالی مطرح کرده‌اند. این معنا در کلام آیت الله خویی صریحاً بیان شده است. در تعریف تقریر شده از شهید صدر نیز، با توجه به این که اراده‌ی جدی را حالتی نفسانی و متناسب با معنای متعلق اراده‌ی استعمالی دانسته‌اند، این معنا قابل برداشت است. در حالی که در خلال تفکیکی که مطرح شد، آموختیم در مواردی که گوینده علاوه بر انتقال معنای موضوع‌له قصد انتقال معنای دیگری را نیز دارد، و آن معنا مقصود اصلی گوینده از جمله است، جدیت بر قصد دوم مترتب می‌شود نه قصد اول که همان اراده‌ی استعمالی است؛ چرا که روشن است، آن معنایی که مقصود اصلی گوینده نیست و به عنوان مقدمه‌ای برای رساندن معنایی دیگر قصد شده، نمی‌تواند به طور جدی اراده شده باشد. مثال این مطلب نیز در بحث کنایه گذشت. بنابراین حاصل اشکال به تعریف مشهور این می‌شود که تعریف مذکور، اراده‌ی جدی در کنایات و جملاتی که قرینه‌ی مجاز در آن‌ها به صورت مفصل ذکر شده است را در بر نمی‌گیرد، در حالی که به اعتراف مشهور، این جملات نیز فاقد اراده‌ی جدی نیستند. البته جمله‌ی عام مخصّص را نیز بر اساس قاعده، باید نقضی بر تعریف مشهور بدانیم. زیرا در این جمله نیز همچون کنایه و مجاز منفصل، گوینده علاوه بر قصد انتقال معنای موضوع‌له، قصد انتقال معنای دیگری را هم دارد، و آن معنا نیز مقصود اصلی گوینده از جمله است. در نتیجه جدیت بر اراده‌ی نوع سوم مترتب می‌شود نه اراده‌ی استعمالی. اما از آن جا که متعلق اراده‌ی نوع سوم، بخشی از متعلق اراده‌ی استعمالی است، می‌توان این تعبیر ذکر شده در تعریف اراده‌ی جدی که «اراده‌ی جدی، اراده‌ی



تفہیم معنای لفظ به صورت جدی است» را تسامحاً بر ارادہی جدی در جملہی عام مخصّص نیز تطبیق داد. چرا کہ در آن نیز بخشی از معنای لفظ به صورت جدی قصد شدہ است. البتہ تذکر این نکته لازم است کہ آن چہ از ظاہر عبارات اصولیون برداشت می‌شود، این است کہ آن‌ها اصلاً در مقام ارائہی تعریف دقیقی از ارادہی جدی و استعمالی نبودہ‌اند کہ بخواهند تمام قیدہا را بہ دقت استخراج نمایند، بلکہ بہ مناسبت بحث از انواع دلالت‌ها یا مجاز نبودن عام مخصّص، بہ تعریفی اجمالی از ارادہی جدی و استعمالی اکتفاء کردہ‌اند. ولی از آن جا کہ بہ تدریج این بحث در بسیاری از مباحث ریشہ دواندہ، نیاز است کہ در این زمینه بہ تعریفی دقیق دست یافت و تسامح را از مسئلہ زدود.

نتیجہ

در جمع بندی باید گفت: تعریف ارادہی جدی و استعمالی متوقف بر لحاظ ارادہای سوم است. با لحاظ این ارادہ، در جمع بندی، آن‌ها می‌توان این طور تعریف کرد: «ارادہی استعمالی، ارادہای است کہ گویندہ هنگام تلفظ کلام دارد»، مبنی بر این کہ معنای لغوی آن را بہ مخاطب برساند. برای نمونہ هنگامی کہ گویندہ جملہی «حق پیروز است» را می‌گوید، انتقال معنای لغوی حق و پیروز و رابطہی اتحاد میان این دو را بہ مخاطب قصد کردہ است.

«ارادہی جدی، ارادہی انتقال معنایی از کلام است کہ حال درونی گویندہ متناسب با آن است»، خواه آن معنا همان معنای وضعی باشد و در نتیجہ ارادہی استعمالی و ارادہی جدی متحد شوند، و یا آن معنا معنای وضعی نباشد، بلکہ معنای دومی باشد کہ قصد نہایی گویندہ بہ آن تعلق گرفته است و در نتیجہ، ارادہی جدی با ارادہای غیر از ارادہی استعمالی متحد شود. مثال قسم اول این است کہ گویندہ، بہ مخاطب می‌گوید: برو نان بخر، اما قصدش فقط انشای در خواست ظاہری نیست، بلکہ در



درونش واقعا خواستار خریدن نان توسط مخاطب است و مثال قسم دوم این است که گوینده، می‌گوید: «زید شش ماهه به دنیا آمده است»، اما حال درونی‌اش متناسب با معنای لغوی جمله، یعنی خبر دادن از شش ماهه به دنیا آمدن زید نیست، بلکه متناسب با معنای کنایی جمله، یعنی خبر دادن از عجل بودن زید، است به طوری که گوینده در درونش نیز زید را انسان عجولی می‌داند و به مفاد جمله اقرار دارد. در نتیجه اراده‌ی جدیش با معنای کنایی متحد شده است.





فهرست منابع:

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، **کفایة الأصول**، قم، طبع آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، **نهایة الوصول الى علم الأصول**، قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۳. نائینی، محمد حسین، **أجود التقريرات**، قم، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲ ش.
۴. صدر، محمد باقر، **بحوث فی علم الأصول**، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
۵. صدر، محمد باقر، **جواهر الأصول**، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۶. صدر، محمد باقر، **المعالم الجديدة للأصول** (طبع جدید)، قم، کنگره شهید صدر، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
۷. سبزواری، عبدالاعلی، **تهذیب الأصول**، قم، موسسه المنار، چاپ دوم، [بی تا].
۸. عراقی، ضیاء الدین، **منهاج الأصول**، بیروت، دارالبلاغه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، **انوار الأصول**، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۸ ق.
۱۰. موسوی خمینی، روح الله، **معتمد الأصول**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، **مصباح الأصول** (مباحث الفاظ)، قم، مکتبه الداوری، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۲. سبجانی تبریزی، جعفر، **المحصول فی علم الأصول**، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. سبجانی تبریزی، جعفر، **الوسیط فی علم الأصول**، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ چهارم، ۱۴۳۰ ق.